



«را»ی اضافی / ملکی^۱

حنیف افخمی ستوده (دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

مهدی رستمی (کارشناس ارشد زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

چکیده: بررسی انواع «را» هم در کتب سنتی دستور زبان فارسی و هم در مطالعات زبان‌شناختی بی‌سابقه نیست. در این مقاله به نوعی از «را» پرداخته‌ایم که در کتب دستور سنتی توجه درخوری به آن نشده است و در مطالعات زبان‌شناسی نیز مغفول مانده. «را»ی اضافی / ملکی که موضوع مقاله است وقتی می‌آید که جای مضاف و مضاف‌الیه عوض نمی‌شود اما بین آن‌ها نیز کسره نمی‌آید. این «را» حلقه مفقوده رده‌شناسی کینن و کامری (KEENAN & COMRIE 1977) در باب مفعول است.

کلیدواژه‌ها: رده‌شناسی زبان، مفعول، اضافی، حالت، کانونی‌سازی.

۱. مقدمه

در کتاب‌های دستور زبان فارسی از انواع مختلفی از «را» سخن گفته‌اند. مهم‌ترین کارکرد «را» این است که مفعول را نشان می‌دهد. ما در ادامه به بررسی انواع «را» در این

1. Genitive

کتاب‌ها خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که نوعی از «را» تقریباً مفعول مانده است. در این مقاله آن نوع خاص را معرفی خواهیم کرد. از میان منابع موجود فقط یک منبع به آن اشاره کرده و یک بار هم بیشتر نقل نشده است و باقی دست‌نویسان کلاً این موضوع را نادیده انگاشته‌اند. از سوی دیگر در رده‌شناسی مفعول در زبان فارسی نکاتی مطرح شده که نسبت به رده‌شناسی کینن و کامری (1977) حلقه مفقوده‌ای دارد.

۲. انواع «را» در کتاب‌های دستوری زبان فارسی

در دستورهای سنتی زبان فارسی چند گونه «را» معرفی کرده‌اند. اصلی‌ترین کاربرد «را» این است که نشانه مفعول صریح است. دیگر اینکه گاهی به‌عنوان حرف اضافه به کار می‌رود. همچنین علامت فک اضافه در ترکیبات اضافی است. نوعی از «را» وجود دارد که به آن تخصیص فاعلی می‌گویند. ملک‌الشعرا بهار (به نقل از لغت‌نامه‌دهخدا، مدخل «را») در بحث از استعمال «را» در آثار سعدی از این نوع «را» سخن می‌گوید:

۱. عالمی معتبر را مناظره افتاد با یکی از ملاحده.

۲. بازرگانی را هزار درم خسارت افتاد.

۳. زاهد را این سخن قبول نیامد و روی پرتافت.

۴. پادشاهی را حکایت کنند که...

که البته مثال‌های بهار در سبک‌شناسی با مثال‌های لغت‌نامه متفاوت است (بهار ۱۳۳۷: ۱۴۰/۳-۱۴۱). بهار (همان: ۳۹۹) «را» را علامت قلب اضافه نیز دانسته است:

۵. آن را روی در مصلحت بود. = روی آن به مصلحت بود.

فروزانفر در صفحه «ج» مقدمه کتاب معارف بهاء ولد (به نقل از لغت‌نامه‌دهخدا، مدخل «را») علامت «را» را متصل به آخر مفعول صریح و نیز علت و موجب فعل (مفعول لاجله) و مضاف الیه (در موقع فک اضافه) می‌داند. وی ادامه می‌دهد که استعمال «را» در

مورد مضاف و مضاف‌الیه گاهی به ترتیبی است که آن دو را به‌کلی مقلوب می‌سازد و زمانی چنان است که فقط موجب فک اضافه می‌گردد و نه قلب آن. وی مثال‌های زیر را ارائه می‌دهد:

۶. یعقوب را یک پسر کم شد.

۷. اصوات را تأثیر از آن ظاهرتر است.

۸. بوسهل را صفرا بجنبید.

۹. ای وفا هم‌معنان عنان تورا وی بقا همنشین نشان تورا (سنایی)

[تأکید از ما. یعنی هم‌معنان عنان تو و همنشین نشان تو.]

۱۰. فرمان تو بردن نه فریضه است پس آخر

منقاد ز بهر چه شوم چون تو خری را (سنایی)

[تأکید از ما. یعنی منقاد چون تو خری]

۱۱. از تیغ توای لوای دولت ناموس تبه شود قضا را (انوری)

[تأکید از ما. یعنی ناموس قضا]

در مقاله پیش رو تمرکز ما معرفی همین «را»ی اخیر است و در ادامه با شواهد مفصلی به آن خواهیم پرداخت. اما خود فروزانفر هم توضیح خاصی راجع به این «را» نمی‌دهد و فقط آن را معرفی می‌کند. جالب‌تر اینکه دست‌نویسان دیگر نیز اشاره‌ای او را مغفول رها می‌کنند. فروزانفر (همان: ح) اگرچه موارد «را» را در آخر مفعول صریح، مفعول لاجله و مضاف‌الیه (در موقع فک اضافه) می‌داند شواهدی از سمک عیار و فردوس المرشدیه: در مقامات شیخ ابواسحق کازرونی ارائه می‌دهد که «را» برای مسندالیه و فاعل نیز به کار رفته است. نمونه‌هایی از سمک عیار:

۱۲. که ما را در این مدت چندان غصه خوردیم که به صد سال در جهان کس نخوردی.

۱۳. اگر تو را بمردی دختر فغفور را آوردی.

۱۴. تا تو را از قلعه چگونه بیرون رفتی.

۱۵. تا شما را این کار چگونه خواستید کردن.

۱۶. خاطور گفت مه پری را هم در این خیمه می باشد.
۱۷. پیلانان را بسیار جبهه کردند تا پیلان را به طاعت خویش باز آورند.
۱۸. ناچار چون او را نبیند تو را به مراد رسی.
۱۹. که ما را از کار لشگرداری با هیچ نمی پردازیم.

نمونه‌هایی از فردوس المرشدیه:

۲۰. بعد از آنکه شیخ آن را به خاطر آمدی، گفت شما را از بهر آن جمع شده‌اید که مرا برنجانید، زیرا که به سبب علم شرعی مرد را بزرگ و رفیع القدر گردد. هر که بامداد برخیزد و زبان وی به فحش و غیبت مشغول شود دانم که او را حرام خورده است. تا مگر شما را حق آن نعمت بدانید و حق تعالی شکر کنید. ایشان را به حقیقت مقام معرفت ندارند و او را نیز به غایت درد سر داشت. و او را محروس باشد از شیطان. قوم را تعجب کردند.

فروزانفر سپس نمونه‌هایی برای نوع دیگری از «را» ارائه می‌دهد که وی آن را رای مصدری می‌خواند. نمونه‌های زیر همگی از تاریخ بیهقی است:

۲۱. خردمندان را به چشم عبرت در این باید نگریست.
۲۲. بندگان را زبان نگاه باید داشت با خداوندان.
۲۳. اگر احیاناً این شغل مرا بیاید کرد من شرایط این شغل در خواهم بتمامی.
۲۴. مصرح گفته آمده است که اگر آنچه مثال دادیم بزودی آن را امضاء نباشد ناچار ما را باز باید گشت.
۲۵. حسنک گفت ای خداوند من این کرامات را مذکر نیستم اما خداوند را به جنگ کسی بیاید شد که در آسمان به نام او زر می‌زنند.

شفائی (۱۳۶۳: ۱۷۷) یکی از موارد کاربرد «را» را جایگزین شدن به جای برخی حروف

اضافه می‌داند:

الف) به معنی «برای»

۲۶. حکمت محض است اگر لطف جهان‌آفرین

خاص کند بنده‌ای مصلحت عام را (سعدی)

۲۷. دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا (حافظ)

(ب) به معنی «به»

۲۸. مسعود سعد دشمن فضل است روزگار این روزگار شیفته را فضل کم نمای (مسعود سعد)

(پ) به معنی «به» و برای مقابله

۲۹. جفا کردی جفا دیدی جفا را وفا کن تا وفا بینی وفا را (فخر گرگانی)

(ت) به معنی «از»

۳۰. قضا را من و پیری از فاریاب رسیدیم در خاک مغرب به آب (سعدی)

(ث) به معنی «در»

۳۱. شب را به بوستان با یکی از دوستان اتفاق مبیث افتاد. (سعدی)

۳۲. ششم ماه را روی برتافتند سوی باده و بزم بشتافتند (فردوسی)

(ج) به معنی «بر»

۳۳. آب بریز آتش بیداد را [یعنی بر آتش بیداد] (نظامی)

از بررسی آنچه تاکنون گفته شد می‌توان به این نتیجه‌ها رسید:
 (۱) برای دست‌نویسان، «را» همواره نشانهٔ مفعول صریح بوده.

(۲) استفاده از «را» به جای برخی حروف اضافه.

(۳) در هنگام وقوع فک اضافه، «را» به مضاف‌الیه می‌چسبد؛ یا به قول بهار در هنگام قلب اضافه.

(۴) فروزانفر معتقد است گاهی «را» مضاف و مضاف‌الیه را به کلی مقلوب می‌سازد و زمانی فقط موجب فک اضافه می‌گردد و نه قلب آن.

(۵) «را»ی تخصیص فاعلی در متون سده‌های چهارم تا ششم دیده می‌شود.

(۶) در تاریخ بیهقی، «را»ی مصدری وجود دارد.

۳. رای اضافی / ملکی؛ معرفی و شواهد

آنچه در این نوشتار مورد نظر است نوعی از «را»ست که در ترکیب‌های اضافی به کار می‌رود اما «را»ی فک اضافه نیست. آنچه به‌عنوان فک اضافه در دستورها آمده است به حالتی اشاره دارد که در ترکیبی اضافی، جای مضاف و مضاف‌الیه عوض شده و در آخر ترکیب اضافی نیز «را» می‌آید. برای نمونه: دایه را دامن که در واقع ترکیب اضافی دامن دایه بوده اما جای مضاف و مضاف‌الیه عوض شده و «را» در پایان ترکیب اضافی افزوده شده است. اما نمونه‌هایی مشاهده کردیم که در آن‌ها «را» به پایان ترکیب اضافی اضافه شده بی‌آنکه جای مضاف و مضاف‌الیه عوض شود؛ تنها با اضافه شدن «را»، کسره نقش‌نمای اضافه از بین مضاف و مضاف‌الیه حذف گردیده است. پیشتر سه شاهد از سنایی به نقل از فروزانفر آوردیم. اکنون مصرعی از ناصر خسرو:

به فرمان کسی را شود نیک‌بختی ← به فرمان کسی شود نیک‌بختی

به نظر می‌رسد این «را» بدل از کسره اضافه است. از آنجا که این «را» در ترکیبات اضافی وجود دارد آن را «رای اضافی / ملکی» می‌نامیم.

این نوع «را» ویژگی سبکی یا گویشی جغرافیایی نیست. در جست‌وجو در آثار دیگر شاعران، از قرن پنجم تا قرن یازدهم چه در سبک خراسانی، چه در سبک عراقی، چه در سبک هندی و البته سبک بازگشت و حتی معاصر نمونه‌هایی از این «را» یافتیم. همچنین ممکن است چنین به نظر آید که الزامات عروضی و درست‌خوانی وزن شعر موجب شود کسره نقش‌نمای اضافه حذف گردد و در واقع ساکن خوانده شود. حال آنکه سخنوری برخی از این شعرا از جمله خاقانی، سعدی، حافظ یا بیدل جای شکی باقی نمی‌گذارد که حذف کسره اضافه فقط به‌سبب الزامات عروضی نیست؛ چه آنکه اگر چنین بود و کسره اضافه موجب بد شدن وزن می‌شد یا به‌لحاظ دستوری غلطی ایجاد می‌کرد شاعری چون سعدی به‌راحتی می‌توانست آن را تغییر دهد. پس می‌توان نتیجه گرفت که نزد این شاعران، کاربرد این نوع «را» شناخته شده و صحیح بوده است. و از آن مهم‌تر در بعضی شواهد، شعر از مصرع نخست براساس این نوع «را» شکل گرفته است. تعدادی از شواهد یافت‌شده در ادامه می‌آید:

۳۴. به فرمان کسی را شود نیک بختی به دو جهان که باشد خرد را به فرمان
(ناصر خسرو ۱۳۶۸: ۸۴)
۳۵. آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا گویی زبون نیافت ز گیتی مگر مرا
(همان: ۱۱)
۳۶. طبع، تو را تا هوس نحو کرد صورت نحو از دل ما محو کرد
(سعدی ۱۳۸۳: ۹۳)
۳۷. تا بود بار غمت بر دل بی هوش مرا سوز عشقت نشانند ز جگر جوش مرا
(همان: ۳۳۶)
۳۸. نشد از گوش دلم زمزمه نغمه چنگ تا عنان دل شیدا بشد از چنگ مرا
(خواجوی کرمانی بی تا: ۱۹۰)
۳۹. بی مهر زخت روز مرا نور نمانده ست وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده ست
(حافظ ۱۳۷۹: ۳۰)
۴۰. برگرفت از لب مرا مهر خموشی راز عشق ابر صائب چون تواند کرد پنهان برق را
(صائب ۱۳۹۱: ۴۹)
۴۱. برگرفت از لب مرا مهر خموشی آه گرم ابر صائب مانع برق سبک جولان نشد
(همان: ۱۱۹۹)
۴۲. نیست در دل خاری از منع چمن پیرا مرا جوش گل مانع مرا از سیر این گلزار شد
(همان: ۱۱۸۹)
۴۳. بر زبان راست روان را نرود حرف خطا خامه ظاهر نکند جز سخن دلکش را
(بیدل ۱۳۴۱: ۱۱۷)
۴۴. در دل تنگ بود جلوه جانان ما را یوسفی هست در این گوشه زندان ما را
(حزین لاهیجی ۱۳۵۰: ۲۱۵)
۴۵. بخروش حزین کز نفس سینه خراشت نشترکده گردید جگر مرغ حرم را
(همان: ۱۲۳)

۴۶. خونابه مریز این همه آن به که ز خشکی بندد رگ تاک قلمت ره سیلان را
(همان: ۱۷۰)

۴۷. سالار هدی عروۃ وثقی الهی اورنگ‌نشین مملکت عزت و شان را
(همان: ۱۷۱)

۴۸. صبح رسوایی ما دامن محشر دارد ندهد تن به رفو چاک گریبان ما را
(همان: ۲۱۵)

۴۹. جلوۃ حسن تو چون می به رگ و ریشه دوید آتش این برق بلا زد به نیستان ما را
(همان‌جا)

۵۰. بر تن شهید عشق ترا خون لباس بس چون مرده فسرده‌اش اندر کفن مپیچ
(جامی ۱۳۸۹: ۱۱۷)

۵۱. هنوز سجده آدم نکرده بود ملک که بود گرد سجود تو بر جبین ما را
(محتشم کاشانی ۱۳۸۲: ۲۱)

۵۲. به دستگیری ما ناید آن مسیح نفس اگر بود ید بیضا در آستین ما را
(همان‌جا)

۵۳. نگین خاتم عشق است گوهر دل و نیست به غیر حرف وفا نقش آن نگین ما را
(همان: ۲۲)

۵۴. بیار پیک نظر محتشم نهفته فرست که قاطعان طریقت در کمین ما را (همان‌جا)

در شواهد ۳۴ تا ۵۴ مضاف و مضاف‌الیه بلافاصله پس از هم آمده‌اند و در پایان ترکیب اضافی، «را» اضافه شده است. در شواهد ۵۵ تا ۹۴ سازه‌ای دیگر بین دو سازه مضاف و مضاف‌الیه واقع شده است، اگرچه از نظر ترتیب کلمات کماکان مضاف اول آمده و مضاف‌الیه دوم و «را» در پایان ترکیب اضافی؛ همچنین کسره اضافی نیز حذف شده و تلفظ نمی‌شود.

۵۵. تا سلسله ایوان بگسست مداین را در سلسله شد دجله، چون سلسله شد پیمان
(خاقانی ۱۳۷۳: ۳۵۸)

۵۶. می رود تا در کمند افتد به پای خویشتن گر بر آن دست و کمان چشم او فتد نخجیر را
(سعدی ۱۳۸۳: ۳۳۲)
۵۷. همچنان امید می دارم که بعد از داغ هجر مرهمی بر دل نهی امیدوار خویش را
(همان: ۳۳۳)
۵۸. رای رای توست خواهی جنگ و خواهی آشتی ما قلم در سر کشیدیم اختیار خویش را
(همان: ۳۳۴)
۵۹. ما قلم در سر کشیدیم اختیار خویش را نفس ما قربان توست و رخت ما یغمای تو
(همان: ۵۴۴)
۶۰. ما قلم در سر کشیدیم اختیار خویش را اختیار آن است کو قسمت کند درویش را
(سعدی ۱۳۷۱: ۹۹۶)
۶۱. می با جوانان خوردنم باری تمنا می کند تا کودکان در پی فتند این پیر دردآشام را
(سعدی ۱۳۸۳: ۳۳۵)
۶۲. به جان دوست که دشمن بدین رضا ندهد که در به روی ببندند آشنایی را
(همان: ۳۳۸)
۶۳. من همان روز دل و صبر به یغما دادم که مقید شدم آن دلبر یغمایی را
(همان جا)
۶۴. بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس حد همین است سخندان و زیبایی را
(همان جا)
۶۵. هر شبم با غم هجران تو سر بر بالین روزی از با تو نشد دست در آغوش مرا
(همان: ۳۳۶)
۶۶. چون تو در خاطر خواجو بزدی کوس نزول دو جهان خیمه برون زد ز دل تنگ مرا
(خواجوی کرمانی بی تا: ۱۹۰)
۶۷. یاد باد آن که به روی تو نظر بود مرا رخ و زلفت عوض شام و سحر بود مرا
(همان: ۱۹۳)
۶۸. یاد باد آن که ز نظاره رویت همه شب در مه چارده تا روز نظر بود مرا
(همان جا)

۶۹. یاد باد آن که ز رخسار تو هر صبحدمی
افق دیده پر از شعله خور بود مرا
(همان جا)
۷۰. یاد باد آن که ز چشم خوش و لعل لب تو
نقل مجلس همه بادام و شکر بود مرا
(همان: ۱۹۴)
۷۱. یاد باد آن که ز روی تو و عکس می ناب
دیده پر شعشعه شمس و قمر بود مرا
(همان جا)
۷۲. یاد باد آن که چو من عزم سفر می کردم
بر میان دست تو هر لحظه کمر بود مرا
(همان جا)
۷۳. یاد باد آن که چو خواجو ز لب و دندانت
در دهان شکر و در دیده گهر بود مرا
(همان جا)
۷۴. بر گدایان حکم کشتن هست سلطان را ولیک
هم به لطف عام او امید باشد عام را
(همان جا)
۷۵. می رود آب رخ از باده گلرنگ مرا
می زند راه خرد زمزمه چنگ مرا
(همان: ۱۹۰)
۷۶. من که بر سنگ زدم شیشه تقوی و ورع
محتسب بهر چه بر شیشه زند سنگ مرا
(همان جا)
۷۷. ای رخت آینه جان می چون زنگ بیار
تا ز آینه خاطر ببرد زنگ مرا
(همان جا)
۷۸. مطرب آهنگ چنین تیز چه گیری که کند
جان شیرین به لب لعل تو آهنگ مرا
(همان جا)
۷۹. از هیبت رنگینی سیلاب سرشکم
خون در رگ اندیشه زیر است بقم را
(حزین لاهیجی ۱۳۵۰: ۱۲۳)
۸۰. آن پرده نشین دل و جان کآتش عشقش
در سینه نفس سوخته حسان عجم را
(همان جا)
۸۱. بر عرش سخن صور سرافیل دمیدیم
آوازه بلند است ز مانای قلم را
(همان جا)

۸۲. جان تازه ز تردستی ابر است جهان را آبی به رخ آمد چه زمین را چه زمان را
(همان: ۱۲۴)
۸۳. در زیر لب آوازه شکستیم فغان را گوشی بنما تا بگشاییم زبان را (همان: ۱۷۰)
۸۴. افتاد ز جمع آوری آشفته حواسم شیرازه فروریخته اوراق خزان را (همان جا)
۸۵. این تیره نهادان که درین دایره هستند جا تنگ نمودند میان را و کران را (همان جا)
۸۶. در دل تنگ بود جلوه جانان ما را یوسفی هست در این گوشه زندان ما را
(همان: ۲۱۵)
۸۷. روزگاری که رخت قبله جان بود مرا روی دل تافته از هر دو جهان بود مرا
(محتشم کاشانی ۱۳۸۲: ۳۶)
۸۸. یاد باد آن که به خلوتگه وصلت شب و روز دل سراپرده صد راز نهان بود مرا
(همان جا)
۸۹. یاد باد آن که چو آغاز سخن می کردی با تو صد زهمه در زیر زبان بود مرا
(همان جا)
۹۰. یاد باد آن که چو می شد سرت از باده گران دوش منت کش آن بار گران بود مرا
(همان جا)
۹۱. یاد باد آن که به بالین تو شب های دراز پاسبان، مردم چشم نگران بود مرا
(همان جا)
۹۲. یاد باد آن که دمی گر ز درت می زفتم محتشم پیش سگان تو ضمان بود مرا
(همان جا)
۹۳. چشم از آن غمزه اگر دوش نمی بستم زود کار می ساخت به یک عشوه ممتاز مرا
(محتشم ۱۳۴۴: ۳۲۵)
۹۴. چه کمر بسته ای ای گل که مگر باز کنی جیب جان پاره به آن غمزه غماز مرا
(همان جا)

این شواهد به علاوه سه شاهد فروزانفر، فقط از باب نمونه عرضه شده اند و نویسندگان مقاله ادعای احصای تمام موارد را ندارند. این شواهد را به صورت زیر می توان بازنویسی

کرد، به نحوی که ترکیب‌های اضافی دارای کسره اضافه باشند:

۳۴. نیک‌بختی به فرمان کسی شود

۳۵. کژدم غربت جگر مرا آزرده کرد.^۱

۳۶. تا طبع تو هوس نحو کرد.^۲

۳۷. سوز عشقت از جگر جوش من را نشانند.

۳۸. تا عنان دل شیدا از چنگ من بشد.

۳۹. وز عمر من جز شب دیجور نمانده است.

۴۰. مَهر خموشی راز عشق را از لب من برگرفت.

۴۱. آه گرم مَهر خموشی را از لب من برگرفت.

۴۲. جوش گل مانع من از سیر این گلزار شد.

۴۳. بر زبان راست‌روان حرف خطا نرود.

۴۴. یوسفی در این گوشه زندان ما هست.

۴۵. جگر مرغ حرم نشترکده گردید.

۴۶. تاک قلمت ره سیلان را بندد.

۴۷. اورنگ‌نشین مملکت عزت و شان.

۴۸. چاک گریبان ما تن به رفو ندهد.

۴۹. آتش این برق بلا به نیستان ما زد.

۵۰. بر تن شهید عشق تو خون، لباس بس.

۵۱. که گرد سجود تو بر جبین ما بود.

۵۲. اگر ید بیضا در آستین ما بود.

۱. البته در این نمونه می‌توان این «را» را «رای نقش‌نمای مفعول» نیز لحاظ کرد. حال باید دید ترجیح با «را»ی اضافی/ملکی است یا «را»ی مفعولی. آنچه مسلم است می‌توان «را»ی مفعولی را در مواردی نیاورد مثلاً وقتی مفعول، اسم نکره یا اسم جنس باشد (انوری و احمدی گیوی: ۱۳۸۸: ۱۲۰-۱۲۱). البته در این نمونه مفعول معرفه است اما غرض ما این است که «را»ی مفعولی را می‌توان حذف کرد اما «را»ی اضافی/ملکی امکان حذف ندارد چون ترکیب اضافی بدون نقش‌نما تشخیص‌دانی نیست. پس، از اینجا نتیجه می‌گیریم که هر جا بین «را»ی مفعولی و اضافی ملکی ناچار به انتخاب شدیم، انتخاب ما «را»ی اضافی/ملکی خواهد بود.

۲. توضیح اینکه در این بیت می‌شود خواند: «طبع تو را تا هوس نحو کرد». در این صورت برای «را» نقشی نداریم جز اینکه آن را فاعلی بگیریم اما اگر بخواهیم به نحو معمول، جمله را بازنویسی کنیم بهتر است «را» را عوض کسره اضافه بدانیم.

۵۳. به غیر حرف وفا نقش آن نگین ما [نیست].
۵۴. که قاطعان طریق در کمین ما اند.
۵۵. تا سلسله ایوان مداین بگسست.
۵۶. گر بر آن دست و کمان چشم نخجیر اوفتد.
۵۷. مرهمی بر دل امیدوار خویش نهد.
۵۸. ۵۹. ۶۰. ما قلم در سر اختیار خویش کشیدیم.
۶۱. تا کودکان در پی این پیر دردآشام بیفتند.
۶۲. که در به روی آشنایی ببندند.
۶۳. که مقید آن دلبر یغمایی شدم.
۶۴. حد سخندان و زیبایی همین است.
۶۵. روزی ار با تو دست من در آغوش نشد.
۶۶. دو جهان از دل تنگ من خیمه برون زد.
۶۷. یاد باد آن که نظر من به روی تو بود / رخ و زلفت عوض شام و سحر من بود.
۶۸. تا روز نظر من در مه چارده بود.
۶۹. افق دیده من پر از شعله خور بود.
۷۰. نقل مجلس من همه بادام و شکر بود.
۷۱. دیده من پر شعشعه شمس و قمر بود.
۷۲. بر میان، هر لحظه، دست تو در کمر من بود.
۷۳. در دهان و در دیده من، شکر و گهر بود.
۷۴. هم امید عام به لطف عام او باشد.
۷۵. آب رخ من از باده گلرنگ می رود / زمزمه چنگ راه خرد من را می زند.
۷۶. محتسب بهر چه بر شیشه من سنگ زند؟
۷۷. تا ز آینه خاطر من زنگ ببرد.
۷۸. جان شیرین من به لب تو آهنگ [کند].
۷۹. خون در رگ اندیشه بقم، زریب است.^۱

۱. توضیحاً بیان می شود که بقم و زریب نام دو گیاه است که منظور از اولی رنگ سرخ و منظور از دومی زردی است. یعنی بقم که مظهر سرخی است از هیبت تورنگش زرد شده و ترسیده است.

۸۰. در سینه، نفسِ حسان عجم سوخته است.
۸۱. ز ما آوازه نای قلم بلند است.
۸۲. جان جهان از تردستی ابر بهار تازه است/آبی به رخ چه زمین، چه زمان آمد.
۸۳. در زیر لب آوازه فغان را شکستیم.
۸۴. شیرازه اوراق خزان فروریخته.
۸۵. جای میان و کران را تنگ نمودند.
۸۶. در دل تنگی ما جلوه جانان بود.
۸۷. روزگاری که رخت قبله جان من بود/روی دل من تافته از هر دو جهان بود.
۸۸. دل من سراپرده صد راز نهران بود.
۸۹. صد زمزمه با توزیر زبان من بود.
۹۰. دوش، منت کش آن بار گران من بود.
۹۱. مردم چشم نگران من پاسبان بود.
۹۲. محتشم پیش سگان تو ضمان من بود.
۹۳. کار من را به یک عشوه ممتاز می ساخت.
۹۴. جیب جان من به آن غمزه غماز [باز کنی]

۴. تحلیل و سنجش داده‌ها با دیگر فرضیه‌ها

حال سؤال این است که چرا چنین اتفاقی می افتد؟ آیا این امر تبیین نحوی دارد یا باید از تبیین‌های کارکردشناختی استفاده کرد؟ ابتدا روش‌های موجود را بررسی می‌کنیم.

کریمی (Karimi 1989) نمونه‌هایی مانند جمله سپیده ز امروز دیدمش را ارائه داده و معتقد است حضور «را» در انتهای گروه اسمی ای که هم غیرفاعلی (oblique) است و هم مشخص (specific)، اجباری است. منظور وی از غیرفاعلی این است که (۱) فاعلی نباشد و (۲) تحت سیطره حرف اضافه‌ای نباشد. به نظر می‌رسد شواهد ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۲، ۸۶، مشکلاتی برای این نظر ایجاد می‌کنند. مثلاً در عبارات بر زبان راست‌روان را، بر دل نهد امیدوار خویش را، «زبان» و «دل» تحت سیطره حرف اضافه «بر» هستند. پس نظریه کریمی رد می‌شود.

دبیرمقدم در مقاله «پیرامون "را" در زبان فارسی» (۱۳۸۴: ۱۱۹) به دو دسته مثال توجه نموده است: اول رخداد «را» در ساخت‌های بنیادی، یعنی ساخت‌هایی که در آن‌ها از سازوکاری خاص برای دگرگون کردن سیر عادی انتقال اطلاعات استفاده نشده (یعنی بی‌نشان = unmarked). دوم آن جملاتی که در تقابل با دسته اول می‌توان آن‌ها را ساخت‌های غیربنیادی (یعنی نشان‌دار = marked) دانست. در تمامی نمونه‌های دسته دوم با سازه‌ای سروکار داریم که از جای بی‌نشان خود حرکت کرده است. نکته کلیدی تمایز قائل شدن بین دو مفهوم مبتدای اولیه و مبتدای ثانویه است.

در مثال همسایه زُ، مهمونش رو دیدم مضاف‌الیه از جای بی‌نشان خود بعد از مضاف و کسره اضافه به ابتدای بند حرکت کرده، و البته ضمیر «ش» را در جای خود به‌جا گذاشته است. در مثال‌های همسایه رو به مهمونش خندیدم و همسایه رو از مهمونش شکایت کردم سازه‌ای از درون گروه اسمی واقع در درون گروه حرف اضافه‌ای (PP) منفک شده و به ابتدای بند حرکت کرده و به‌جای خود، ضمیر به‌جا گذاشته است.

در مثال مهمون همسایه رو از شکایت کردم نیز کل گروه اسمی واقع در درون گروه حرف اضافه‌ای حرکت کرده و به‌جای آن ضمیر به‌جا مانده است.

دو مثال جالب آن مقاله در مورد مبتدا قرار گرفتن قیود زمان و مکان است. مثال‌های امشب اینجا باش - امشب رو اینجا باش و روی یخ آب ریختند - روی یخ رو آب ریختن از این جهت جالب توجه‌اند که فرایند مبتداسازی به‌صورت ضمیرناگذار رخ داده است.

در واقع در این تحلیل در زبان فارسی معاصر، هر گروه اسمی‌ای از هر جایگاه نحوی به‌جز جایگاه فاعل می‌تواند تحت فرایند مبتداسازی (چه ضمیرگذار و چه ضمیرناگذار) مبتدا واقع شود و در نتیجه با «را» ظاهر گردد. یعنی «را» کارکرد نقش‌نمای سازه مبتداساز را برعهده دارد که با کارکرد اصلی آن، یعنی نشانه مفعول صریح به‌عنوان بالاترین جایگاه در میان مفعول‌های زبان فارسی، ارتباط تنگاتنگ دارد.

چنین به نظر می‌رسد که نمونه‌های ارائه‌شده در نوشته پیش رو تحلیل دیگری را طلب می‌کند که در بخش زیر به آن می‌پردازیم.

۵. فرض‌ها و فرضیه‌های احتمالی

مجموع این موارد پیچیدگی عجیبی در مورد این «را»ی بدل از کسره اضافه به وجود آورده است. در هیچ کدام از شواهد و نمونه‌های عرضه‌شده، رخداد «را» نه محتوی گروه اسمی غیرفاعلی بود، نه به نظر می‌رسید اعطای حالت در کار باشد و نه با حرکت (به هم ریختن تقدم و تأخر مضاف و مضاف‌الیه) و مبتداسازی روبه‌رو بودیم.

آیا می‌توان ادعا کرد که مضاف‌الیه فقط و فقط به سبب حضور «را» و نه حرکت مضاف‌الیه، نشاندار شده است؟ ما بر این باوریم که آری.

در حالت بی‌نشان، مضاف مورد توجه قرار می‌گیرد. بسیاری از موارد مضاف‌الیه ضمیر است که نمی‌تواند اطلاع نو باشد. در ترکیب‌های اضافی که مضاف‌الیه اسم است مانند «در کلاس»، نیز وجود مضاف‌الیه بدیهی فرض می‌شود. ما وجود یک کلاس را از قبل فرض کرده‌ایم و بعد به عنوان اطلاع نو از «در» آن کلاس حرف می‌زنیم. در دستور سنتی هم، مضاف را در ارتباط با مضاف‌الیه در نظر می‌گیرند، کما اینکه در عربی مضاف به معرفه، معرفه تلقی می‌شود. پس مضاف اطلاع نو است که می‌تواند کانون باشد و مضاف‌الیه اطلاع کهنه که در حالت بی‌نشان نمی‌تواند کانون باشد.

به شواهد برگردیم. ما شواهد را به دو دسته تقسیم کردیم. از شماره ۳۴ تا ۵۴ و از ۵۵ تا ۹۴. وجه مشترک شواهد ۳۴ تا ۵۴ این است که بین مضاف و مضاف‌الیه هیچ کلمه دیگری نیامده است اما کسره بین مضاف و مضاف‌الیه حذف شده و بعد از مضاف‌الیه «را» آمده است. در شواهد ۵۵ تا ۹۴ میان مضاف و مضاف‌الیه فاصله‌ای افتاده است. آنچه را میان مضاف و مضاف‌الیه فاصله انداخته می‌توان چنین فهرست کرد:

(۱) فعل در شواهد ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۷۴،

۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۹، ۹۲

(۲) فعل و مسند: ۶۴، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۹، ۸۱، ۸۶، ۸۸

(۳) فعل و صفت: ۹۰، ۹۱

(۴) فعل و مفعول: ۷۶، ۷۷

(۵) فعل و متمم: ۹۳، ۹۴

در باقی موارد هر حالت یک شاهد بیشتر ندارد:

(۶) متمم: ۶۵

(۷) نهاد: ۷۵

(۸) فعل و حرف تسویه: ۸۲^۱

(۹) فعل و مسند و صفت: ۸۶.

از منظری دیگر هم می‌شود این شواهد را بررسی کرد: جدا از شواهد ۳۴ تا ۵۴ که فقط یک مضاف و مضاف‌الیه‌اند، شواهد ۵۶، ۶۲، ۶۵، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۸۲ (مصرع نخست)، ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۳ نیز همین وضعیت را دارند، اما در باقی شواهد، «را» بعد از گروه اضافی آمده است و گروه اضافی بیش از یک اسم دارد مانند شاهد ۵۷: نکته جالب توجه آنکه در این نمونه، ترکیب اضافی داریم با دو مضاف‌الیه. در شعر، کسره اضافه بین هسته ترکیب اضافی و مضاف‌الیه اول حذف شده است، یعنی کسره «دل»، اما کسره بین دو مضاف‌الیه یعنی کسره «امیدوار» حذف نشده است. جالب اینجاست که «را» بعد از سازه‌ای که نقش‌نمای اضافی اش حذف شده، یعنی «امیدوار»، نیامده، بلکه دقیقاً در انتهای ترکیب اضافی آمده است. در واقع نباید گفت با حذف کسره اضافه، «را» به انتهای مضاف‌الیه اضافه می‌شود، چرا که اگر چنین بود ترکیب «دل امیدوار خویش» به صورت «*دل امیدوار را خویش» می‌آمد، بلکه باید گفت بعد از حذف کسره اضافه، «را» به انتهای کل ترکیب اضافی افزوده می‌شود. این نشان می‌دهد که «را» واژه‌بست است (شواهد ۳۵، ۵۹، ۶۰). در شاهد نمونه ۵۷ با ترکیبی اضافی، دارای دو مضاف‌الیه سروکار داریم و باز هم «را» در انتهای ترکیب آمده و نه در انتهای مضاف‌الیهی که کسره قبل از آن حذف شده است. در شاهد ۶۱، ترکیبی داریم از هسته (پی)، صفت (این)، مضاف‌الیه (پیر) و صفت (دردآشام). باز هم «را» در پایان ترکیب آمده و نه بعد از مضاف‌الیه. در شاهد ۶۴، دو مضاف‌الیه با «و»

۱. حرف تسویه: چه «اگر به معنی خواه باشد چه تسویه نامیده می‌شود» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۸۸: ۲۵۱).

به هم عطف شده‌اند. باز هم «را» در پایان ترکیب اضافی آمده است و نه بعد از مضاف‌الیه. ضمناً برای دو مضاف‌الیه «سخندان» و «زیبایی» یک نقش‌نمای «را» بیشتر نیامده. در شاهد ۶۶، بین مضاف و مضاف‌الیه صفت «تنگ» آمده اما مانند نمونه‌های قبلی «را» در انتهای ترکیب اضافی آمده است. در شاهد ۶۷، در مصرع دوم، دو مضاف برای مضاف‌الیه وجود دارد و یک نقش‌نمای «را» بیشتر نیست. در شاهد ۷۳، دو مضاف برای مضاف‌الیه وجود دارد و یک نقش‌نمای «را» بیشتر نیامده. در شاهد ۸۲، برای یک مضاف، دو مضاف‌الیه آمده است و دو نقش‌نمای «را» آمده البته بین مضاف و مضاف‌الیه حرف تسویه «چه» آمده است که نباید در دو بار آمدن «را» بی‌تأثیر باشد. در شاهد ۸۵، برای یک مضاف، دو مضاف‌الیه به کار رفته و باز هم دو نقش‌نمای «را» آمده است.

سؤال این است که آیا فاصله میان مضاف و مضاف‌الیه تفاوتی در کارکرد ایجاد می‌کند؟ به نظر می‌رسد خیر؛ تفاوتی ایجاد نمی‌کند. اما چرا فاصله افتاده است؟ یک جواب می‌تواند این باشد که وزن شعر سبب این اتفاق شده که غلط نیست اما کامل هم نیست. به نظر می‌رسد در مثال‌هایی که میان مضاف و مضاف‌الیه فاصله بیشتر است میزان برجسته‌سازی مضاف‌الیه بیشتر است.

نقش‌نمای «را»ی بدل از کسره اضافی سبب برجسته‌سازی مضاف‌الیه می‌شود؛ یکی به این دلیل که در فارسی «را» نوشته می‌شود و کسره نوشته نمی‌شود و در تلفظ نیز برجسته‌تر است و قابلیت مکث بر روی آن وجود دارد؛ دیگر به این دلیل که وقتی کسره حذف می‌شود ریتم خواندن متوقف می‌شود و خواننده فکر می‌کند گروه تمام شده است اما بعد که «را» می‌آید خواننده می‌پندارد گروه جدیدی آغاز شده در حالی که کلمه پیش از «را» وابسته به اسمی است که می‌بایست کسره می‌داشت و اکنون ندارد. این آشنایی‌زدایی در خواندن، توجه خواننده را جلب می‌کند و سبب می‌شود کلمه پیش از «را» در کانون قرار بگیرد.

نکته دیگر اینکه در ترکیب‌های اضافی می‌شود به جای کسره از «را» استفاده کرد (چه در حالت فک اضافه مورد اشاره دستورهای سنتی و چه در حالت مورد بحث این نوشته) اما در ترکیب‌های وصفی این کار ممکن نیست. اگر قرار باشد هر دو واژه‌ای که به هم متصل‌اند از

طریق حذف کسره نشاندار شوند باید این امر در باب موصوف و صفت هم رخ دهد و مثلاً بشود به جای «مرد قوی» گفت «*مرد قوی را» یا به صورت فک گفت «قوی را مرد». این امر تبیینی دستوری دارد و باید از منظر رده‌شناسی به آن نگرست.

کین و کامری ابتدا سلسله‌مراتبی را در حکم اصلی همگانی مطرح کردند به این نحو: فاعل \leq مفعول مستقیم \leq مفعول غیر مستقیم \leq گروه حرف اضافه (دبیرمقدم ۱۳۸۴: ۹۸) از سوی دیگر دبیرمقدم به تحول نقش نحوی «را» از فارسی باستان تا فارسی امروز پرداخته و در مورد «فارسی قدیم» که شواهد ما از آن است نوشته است: «مفعول متممی، مفعول غیر صریح، مفعول بهره‌ور، مفعول صریح» (همان: ۱۱۸).

ابتدا توضیح دهیم که منظور ما از «مفعول» تعریف آن در دستور زبان سنتی نیست. منظور از مفعول هر کلمه‌ای است که به وسیله یک هسته انتخاب شود و حالت^۱ بگیرد. اگر بخواهیم برای انواع مفعول‌ها مثال بزیم می‌توان از شواهدی که پیشتر آورده بودیم کمک بگیریم. مفعول متممی: پادشاهی را حکایت کنند... (از پادشاهی حکایت کنند)، مفعول غیر صریح: این روزگار شیفته را فضل کم نمای (به این روزگار شیفته فضل کم نمای)، مفعول بهره‌ور: بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد (برای بازرگانی هزار دینار خسارت افتاد)، مفعول صریح: او را دیدم. با این حساب صفت هیچ‌گاه مفعول نمی‌شود. اما مضاف‌الیه، مفعول اضافی / ملکی است مانند مرد خانه که خانه مفعول است چون حالتش را از هسته (مرد) گرفته است. همین‌طور در عبارت‌های مرد این خانه یا مرد خانه کهنه، گروه‌های اسمی «این خانه» و «خانه کهنه» مفعول اضافی / ملکی‌اند.

دیگر اینکه منظور از حرف اضافه در ادامه مقاله، تعریف آن در دستور زبان سنتی نیست. کسره نقش‌نما هم حرف اضافه تلقی می‌شود چون می‌تواند به اسم بعد از خودش حالت بدهد و آن را مفعول اسم هسته بسازد.

در همه شواهدی که ما در این مقاله نقل کردیم، و البته هر موردی از رای فک اضافه را ذیل عنوان مفعول اضافی / ملکی می‌توان جا داد، حتی یک مورد هم نبود که «را» بین هسته و

صفت فاصله بیندازد اما مواردی بود که هسته یا مفعول اضافی/ملکی صفت داشته باشند. در همه این موارد پیش از صفت کسره آمده بود. این خود دلیلی است برای اینکه «را» عوض کسره فقط در حالت اضافی/ملکی می‌آید یعنی بین مضاف و مضاف‌الیه و نه بین موصوف و صفت.

حال با این توضیحات و با مقایسه نمودار کینن و کامری با دبیرمقدم متوجه می‌شویم در نمودار دبیرمقدم جای مفعول اضافی/ملکی خالی است. به نظر می‌رسد از نظر رده‌شناسی جای مفعول اضافی/ملکی پیش از مفعول متممی است و ما با شواهدی که عرضه کردیم نمودار دبیرمقدم را چنین کامل می‌کنیم:

مفعول اضافی/ملکی، مفعول متممی، مفعول غیرصریح، مفعول بهره‌ور، مفعول صریح. نکته دیگری هم هست و آن اینکه جدا از کسره اضافه و «را» حرف اضافه «از» نیز در شرایطی می‌تواند نشانه مفعول اضافی/ملکی باشد. ما در این مقاله قصد اشاره به آن را نداریم و فقط از باب نمونه توجه می‌دهیم به این نکته مثلاً در این بیت حافظ: به غیر[ـ] از آنکه بشد دین و دانش از دستم/بیا بگو که ز عشقت چه طرف برستم (۱۳۷۹: ۲۴۳) که در نسخه ما «از» آمده است. به نحوی این دو حرف اضافه با یکدیگر رابطه توزیع تکمیلی دارند که برخی نسخ، کسره را ضبط کرده‌اند و برخی دیگر «از» را. این نکته در عربی هم نمود دارد، مثلاً هم می‌شود گفت قواعد البیت و هم می‌شود گفت قواعد من البیت.

۶. نتایج

۱. در گروه اسمی کسره بین مضاف و مضاف‌الیه قابل جایگزینی است اما کسره بین موصوف و صفت قابل جایگزینی نیست.

۲. آمدن «را» به جای کسره از منظر کانونی‌سازی تأثیر دارد اما توجیه آن از طریق کانونی‌سازی ممکن نیست و باید از منظر رده‌شناسی به آن نگاه کرد.

۳. در جایی که گروه مضاف‌الیهی باشد «را» بعد از گروه می‌آید نه بلافاصله بعد از مضاف‌الیه.

۴. کانونی سازی حداقل در گونه‌های ادبی گذشته ارتباط صددرصد با جابه‌جایی ندارد.
۵. نقش‌نمای «را» به‌عنوان سازه کانونی، یعنی سازه محتوی اطلاع‌نوا استفاده می‌شود.
۶. از نظر بلاغی وقتی بین مضاف و مضاف‌الیه نه با کسره بلکه با «را» ارتباط ایجاد می‌شود آنچه مهم (کانون) است مضاف نیست بلکه مضاف‌الیه است.

منابع

- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۸۸)، دستور زبان فارسی ۲، چ ۵، فاطمی، تهران؛ بهار، محمد تقی (۱۳۸۱)، سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، چ ۴، زوار، تهران؛ بیدل، عبدالقادر بن عبدالخالق (۱۳۴۱)، دیوان بیدل دهلوی، چ ۱، پوهنی مطبعه، کابل؛ جامی، عبدالرحمان بن احمد (۱۳۸۹)، کلیات دیوان جامی، چ ۱، ایران جوان، تهران؛ حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۹)، دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، چ ۳، پارسا، تهران؛ حزین لاهیجی (۱۳۵۰)، دیوان حزین لاهیجی، تصحیح بیژن ترقی، چ ۱، خیام، تهران؛ خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۷۳)، دیوان خاقانی شروانی، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، چ ۴، زوار، تهران؛ خواجوی کرمانی، محمود بن علی (بی‌تا)، دیوان خواجوی کرمانی، چ ۱، زرین، تهران؛ دبیر مقدم، محمد (۱۳۸۳)، زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی، ویراست ۲، سمت، تهران؛ _____ (۱۳۸۴)، پژوهش‌های زبان‌شناختی زبان فارسی (مجموعه مقالات)، چ ۱، مرکز نشر دانشگاهی، تهران؛ دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۲)، لغت‌نامه، چ ۱ از دوره جدید، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران؛ سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۳)، کلیات سعدی، تصحیح و مقدمه و تعلیقات از کمال اجتماعی جندقی، چ ۳، سخن، تهران؛ _____ (۱۳۷۱)، کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، چ ۳، ققنوس، تهران؛ شفائی، احمد (۱۳۶۳)، مبانی علمی دستور زبان فارسی، چ ۱، نوین، بی‌جا؛ صائب تبریزی، محمدعلی (۱۳۹۱)، دیوان صائب تبریزی، به کوشش محمد قهرمان، چ ۶، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران؛ محتشم کاشانی، علی بن احمد (۱۳۸۲)، کلیات محتشم کاشانی، تصحیح مصطفی فیضی کاشانی، چ ۱، سوره مهر، تهران؛ _____ (۱۳۴۴)، دیوان مولانا محتشم کاشانی، به کوشش مهرعلی گرکانی، چ ۱، کتابفروشی محمودی، تهران؛

ناصر خسرو (۱۳۶۸)، دیوان ناصر خسرو، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چ ۲، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران؛

- GhOMESHI, Jila (1997), "Topics in Persian VPs", *Lingua*, Vol. 102, No. 2-3, pp. 133-167;
- KEENAN, Edward and Bernard COMRIE (1977), "Noun Phrase Accessibility and Universal Grammar", *Linguistic Inquiry*, 8: 63-99;
- KARIMI, Simin (1989), *Aspect of Persian Syntax: Specificity and the Theory of Grammar*, Unpublished Ph.D. dissertation, University of Washington, Seattle.

